فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc448008124)

[بررسی واژه‌های مترادف اجتهاد 2](#_Toc448008125)

[اول: تفقّه 2](#_Toc448008126)

[بررسی واژه 2](#_Toc448008127)

[نتیجه 3](#_Toc448008128)

[تفاوت اجتهاد و تفقّه 3](#_Toc448008129)

[دوم: عَرِفَ 5](#_Toc448008130)

[بررسی واژه 5](#_Toc448008131)

[واژه سوم: افتاء 6](#_Toc448008132)

[بررسی واژه 6](#_Toc448008133)

[جمع‌بندی واژه افتاء 7](#_Toc448008134)

[واژه چهارم: حکم 7](#_Toc448008135)

[بررسی واژه 7](#_Toc448008136)

[معنای اول 8](#_Toc448008137)

[معنای دوم 8](#_Toc448008138)

[معنای سوم 8](#_Toc448008139)

[مقدمه چهارم 9](#_Toc448008140)

[بررسی مقدمه چهارم 9](#_Toc448008141)

[گروه اول 9](#_Toc448008142)

[گروه دوم 10](#_Toc448008143)

[جمع‌بندی دو گروه 10](#_Toc448008144)

بسم الله الرحمن الرحيم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید / مسئله تقلید - مقدمات

# اشاره

در مقدمه سوم، اجتهاد و اصطلاحات گوناگونی که برای واژه اجتهاد وجود داشت مورد بررسی قرار دادیم و ملاحظه کردید که اجتهاد از واژه‌های مشترکی است که خودِ لفظ اجتهاد منشأ مباحث زیادی شده است، در حدی که گاهی منشأ اختلافات مهم اخباری و اصولی را لااقل در یکی از وجوه همین اشتراک لفظی اجتهاد دانسته‌اند و ابعاد و زوایای این اصطلاحات را تا حدّی که میسّر بود بررسی کردیم.

البته نکات دیگری نیز در مقدّمات آینده خواهیم داشت که به نوعی با تعریف اجتهاد مرتبط است مانند بحث تصویب و تخطئه و برخی مسائل دیگری لکن چون بحث‌های اساسی‌تری است و مستقلاً ارزش طرح دارد این را به آینده موکول می‌کنیم.

## بررسی واژه‌های مترادف اجتهاد

در ادامه مقدّمه خالی از لطف نیست که اشاره‌ای به دو واژه دیگر بکنیم.

اجتهاد واژه‌ای است که در متون و منابع دینی غالباً به معانی لغوی مانند تلاش، کوشش، بذل وُسع و امثال این‌ها به کار رفته است. و به عنوان مثال در ادعیه ماه رجب هم این عبارت وجود دارد که «**اَللهُمَّ فَاهدِنی هُدَی المُهتَدینَ وَ ارزُقنی اجتِهادَ المُجتَهِدینَ**» که به همان معنای لغوی تلاش و کوشش پیوسته به کار رفته است. اما به معنای اصطلاحی در برخی از روایات به خصوص روایات عامه به کار رفته است.

آنچه گفته شد مفهوم واژه اجتهاد بود، اما واژه‌های دیگری نیز در روایات وجود دارد که جا دارد در اینجا به آن‌ها نگاهی گذرا داشته باشیم.

### اول: تفقّه

واژه اولی که نسبتی با واژه اجتهاد دارد همین واژه تفقّه می‌باشد که این واژه قرآنی است و در آیه «نفر» آمده است: «**فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ** ...»[[1]](#footnote-1)

این واژه در موارد مختلف ملاحظه شده است که هم در ابتدای فقه و هم در تفسیر آمده است و ما نیز در یکی از دو جلد کتاب فقه التّربیّه اشاره‌ای به این واژه کرده‌ایم.

#### بررسی واژه

در رابطه با این عبارت، دو واژه تفقّه و فقه وجود دارد که فقه غالباً در آن علم و دانش به کار می‌رود و تفقّه به واژه اجتهاد نزدیک‌تر است، به این معنا که تفقّه به عملی گفته می‌شود که برای شناخت احکام الهی انجام می‌گیرد.

اگر بخواهیم به صورت خلاصه واژه تفقّه را بررسی کنیم باید بگوییم که اصل مادّه فقه هم به معنای فهم دقیق آورده شده و هم به معنای مطلق فهم. و برای هر دوی این معانی به کار رفته است و ویژگی‌هایی برای این واژه وجود دارد که در واقع این واژه را اخص از مطلق فهم کرده است.

وقتی تفقّه به کار می‌رود، با توجه «زیادة المبانی تدلّ علی زیادة المعانی» نشان‌دهنده تلاش جدّی برای فهم می‌باشد و از این جهت است که تفقّه به اصطلاح اجتهاد نزدیک می‌شود، منتهی همان‌طور که در اجتهاد عرض شد که حداقل دو معنا باید مورد توجه قرار بگیرند (اجتهاد در فقه – مطلق اجتهاد و فهم در معارف دینی)، تفقّه هم به همین صورت است، به این بیان که آنچه با عنوان تفقّه در قرآن به کار رفته است، تفقّه به معنای عملیّه‌ای است که برای فهم دین به طور مطلق و در همه ابعاد به کار می‌رود، که این اصطلاح عام تفقّه می‌باشد و به تلاشی گفته می‌شود که برای فهم معارف به کار می‌رود –چه معارف توصیفی و اعتقادی و عملی و چه معارف احکام-

اصطلاح دیگری که این اصطلاح، قرآنی نبوده و متأخراً، متشرّعه این واژه را در معنای خاص خود به کار برده‌اند که عبارت از همان فعالیتی است که برای یافتن حجّت در احکام شرعی و فرعی انجام می‌شود.

پس با توجه به این توضیحات ملاحظه فرمودید که همان دو معنایی که در اجتهاد وجود داشت در مورد تفقّه نیز وجود دارد که البته اصطلاح عامّ آن اصطلاح قرآنی است و اصطلاح خاص آن، اصطلاحی است که علما و فقها آن را ایجاد کرده‌اند و در روایات نیز معمولاً فقه و تفقّه در معنای عام به کار می‌رود و شاید روایات اندکی هم باشد که از این واژه در معنای خاص استفاده کرده باشد لکن بنده این‌چنین چیزی به خاطر ندارم اما امکان آن وجود دارد.

#### نتیجه

بنابراین می‌توان گفت که تفقّه همان معنای اجتهاد را دارد و در واقع تلاشی است که برای شناخت دین انجام می‌پذیرد که به معنای عامّ خود شامل همه موارد شده و به معنای خاصّ خود فقط به احکام و مسائل شرعی اختصاص پیدا می‌کند.

#### تفاوت اجتهاد و تفقّه

در بررسی دو واژه اجتهاد و تفقّه این تفاوت دیده می‌شود که «اجتهاد» در لسان روایات غالباً به معنای لغوی به کار رفته است و احیاناً ممکن است در جایی به معنای خاصّ اصطلاحی به کار رفته باشد.

اما «تفقّه» بر خلاف اجتهاد کاربرد به معنای خاص فهم دین در روایات به کار رفته است، اگرچه فقه به معنای مطلق و معنای لغوی مطلق تفقّه نیز در روایات وجود دارد.

نکته دیگری که در باب تفقّه وجود دارد این است که تفقّهی که در اصطلاح به کار می‌رود با اجتهاد مساوق می‌باشد، اما تفقّهی که در آیه شریفه «نفر» به کار رفته است، آیا تفقّه به معنای اجتهاد است؟ یا معنایی است که بین اجتهاد و مطلق شناخت معارف و احکام است؟

در اینجا احتمال می‌دهیم که «**لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ**»(توبه/122) شامل مطلق شناخت تقلیدی نمی‌شود و حتماً این مقصود در آیه نیست. به این بیان که مطلق شناخت تقلیدی که کسی چیزی را از کارشناس دین فرا می‌گیرد مقصود از تفقّه در آیه نمی‌باشد و این احتمال منتفی است. اما بعد از انتفاء این احتمال که در واقع به عنوان احتمال اول می‌باشد دو احتمال دیگر وجود دارد:

احتمال دوم این است که گفته شود مقصود، شناخت نسبتاً عمیق و ژرف در معارف و احکام می‌باشد، اعم از اینکه شناخت اجتهادی باشد یا خیر.

توضیح این احتمال اینکه فرض کنید در همین حوزه جمع کثیری وجود دارد که شناخت آنها از معارف را نمی‌توان شناخت اجتهادی دانست به این معنا که خودِ این شخص به صورت مستقل با روش اجتهادی مسئله‌ای را استنباط کرده است، اما به‌هرحال شناخت این شخص بسیار متفاوت است با شناخت کسی که پای منبر نشسته و مسئله‌ای را یاد گرفته است و یا روایتی را شنیده است. این شخص واقعاً فهمیده و لااقل استدلالاتی که برای او انجام می‌شود را می‌فهمد به این معنا که به تفاسیر عمیق مراجعه کرده و یا به کلمات و کتب مهم فقهی مراجعه می‌کند و مسائل را دقیق متوجه می‌شود، اما نمی‌توان گفت که خودِ این شخص مستقلّاً صاحب‌نظر است. ما به عنوان احتمال دوم معتقدیم که شاید یتفقّهوا شامل این نوع از اجتهاد و یادگیری نیز بشود.

و احتمال سوّم این است که یتفقّهوا را خیلی خاص کرده و به معنای اصلی اجتهاد بدانیم.

و لذا برای تفقّه سه احتمال بدوی وجود دارد:

الف) اینکه بداند و بفهمد و لو به واسطه تقلید محض.

ب) بداند، اعم از اینکه اجتهادی باشد و یا اینکه یک درجه‌ای از تعمّق و فهم عمیق دارد و لو اینکه اجتهاد در آن نباشد.

ج) خصوص اجتهاد.

معمولاً در تلقّی عمومی تفقّه را به معنای سوّم می‌دانند که در واقع تفقّه مساوق با اجتهاد می‌باشد. اما ممکن است کسی قائل شود که تفقّه در اینجا اعم از اجتهاد و یا فعالیّت فهم عمیق می‌باشد و فعالیت سطحی عامیانه را از معنا خارج می‌کند، اگرچه که مجتهدانه به معنای اخص نباشد.

پس همان‌طور که ملاحظه کردید سه احتمال بدوی برای معنای تفقّه در آیه وجود دارد که احتمال دوم و سوّم بیشتر قابل توجه می‌باشد و نظر ما این بود که شاید آیه شمول داشته باشد، به این تفسیر که شاید اینکه در قرآن گفته شده است که عدّه‌ای بروند و آگاهی پیدا کنند، شامل کسانی که مقدار کمی از معارف را یاد گرفته و به عنوان مبلّغ بازمی‌گردند و کار دینی و تبلیغی انجام می‌دهند نیز می‌شود. و گفتیم بعید نیست که آیه این‌ها را نیز در بربگیرد و آیه اختصاص به مجتهدی ندارد که مستقلّاً به صاحب‌رأیی و صاحب‌نظری رسیده است. از این جهت است که آیه اعم از اجتهاد می‌شود.

در آینده در ادله وجوب اجتهاد به این آیه خواهیم رسید و دوباره این بحث را متعرّض خواهیم شد که اگر کسی در تفقّه قائل به معنای دوم که معنای عام آن می‌باشد، دلیل بر خصوص اجتهاد نمی‌شود، اما اگر احتمال سوم که معنای أخص تفقه باشد إتّخاذ کند دلیل بر اجتهاد می‌باشد. در هر حال واژه تفقّه هم اصطلاحی دارد که مساوق با واژه اجتهاد می‌باشد به این معنا که اگر بخواهیم تفقّه را به معنای شناخت خوب و مناسب از دین بدانیم، تفقه اعم از اجتهاد می‌شود. اما اگر اجتهاد را به معنای فهم استدلالی و تحصیل الحجّه بدانیم، مساوق با اجتهاد می‌باشد.

پس می‌توان گفت تفقه به معنای اصطلاحی فقط در یک معنا مساوق با اجتهاد می‌باشد و معنای دیگر اصطلاحی آن اعم از اجتهاد است، همان‌طور که معنای لغوی آن عامّ العام است.

با توجه به این اصطلاحات و معانی، فقه را می‌توان حاصل این اجتهاد و تفقّه دانست. البته واژه اجتهاد بیشتر به معنای مصدر به کار می‌رود و به معنای اسم مصدر که مساوق با اجتهاد باشد به کار نمی‌رود. کما اینکه تفقّه هم به همین صورت می‌باشد. چرا که در معنای مصدری و اسم مصدری، گاهی یک کلمه هم معنای مصدری را دارد و هم معنای اسم مصدر را، که از این موارد بسیار زیاد است، مانند ضرب و بسیاری از واژه‌های دیگر که با یک کلمه هم عمل و فعالیت را می‌رساند و هم خروجی عمل را می‌رساند. اما اجتهاد و تفقّه (بر اساس اصطلاحی که با هم مساوق بودند) بیشتر فعالیّت را می‌رساند (مصدر) و فقه حاصل این فعالیت است.

### دوم: عَرِفَ

در روایات واژه‌های دیگری هم وجود دارد از جمله واژه «عرف» یا همان «عَرِفَ أحکامنا» که به خصوص در همین ترکیب مترادف با همان اجتهاد می‌باشد.

#### بررسی واژه

این عبارت بدون متعلّق و در معنای لغوی خود، فراوان به معنای عام به کار رفته است، اما هنگامی که این عبارت به صورت ترکیب در آمده مانند «عرف أحکامنا»، در روایاتی که وارد شده است، بیشتر این احتمال را می‌رساند که شاید همان معنای اجتهاد را داشته باشد، به این بیان که مقصود معرفت در «عرف أحکامنا» مطلق شناخت نمی‌باشد که و لو عن تقلیدٍ باشد، بلکه معرفت تفصیلیه می‌باشد، یعنی معرفتی است که مستند به حجج، ادله و استدلالات تفصیلی می‌باشد. آنچه که در مقبوله و در برخی روایات دیگر وجود دارد (عرف أحکامنا) بعید نیست که گفته شود ظهور در «المعرفة التفصیلیه» یا «عملیّة الاستنباطیه و الاستکشافیه» دارد.

البته راجع به عبارت عرف احکامنا، احتمالی که در مورد «یتفقّهوا» گفته شد ممکن است در اینجا نیز وجود داشته باشد، به این معنا که ممکن است کسی معتقد باشد «عرف أحکامنا» خصوص اجتهاد نیست، بلکه معنای عامی است که میانه تقلید و اجتهاد را نیز در بر می‌گیرد. که در آنجا عرض شد که بدنه اصلی حوزه، بدنه میانه اجتهاد و تقلید است، به این توضیح که افرادی در حوزه می‌باشند که نسبت به معارف علم دارند و این علم آنها همراه با استدلال است، لکن در عین حال نمی‌توان گفت که ایشان دارای اجتهاد هستند. اگر کسی به این نظر قائل باشد، «عرف أحکامنا» نیز مانند «لیتفقّهوا» دو معنا پیدا می‌کند، منتهی اینکه در هر روایتی مقصود کدام است، بایستی به قرائن مراجعه کرد.

این نکته هم در اینجا حائز اهمیت است که هم واژه فقه و هم واژه عرف، در لغت، همان علم است اما با قیدی، به این معنا که واژه علم در لغت یک معنای عام است، اما غریب به ده واژه وجود دارد که در تمام آنها قیدی أخذ شده است، از جمله این لغات عرف و فقه می‌باشد که البته در مورد فقه وقتی به شکل یتفقّهوا در می‌آمد، دارای بار بیشتر معنایی می‌شد.

مع ذلک همان‌طور که در مورد فقه دو احتمال وجود داشت در اینجا نیز گفته شد دو احتمال وجود دارد، اگرچه أظهر همان معنای اجتهادی می‌باشد.

پس از این به تناسب در باب اجتهاد و تقلید به هر کدام از روایات که برخورد می‌کنیم بایستی قرائن را بررسی کرده تا ببینیم کدام یک از این دو معنا می‌باشد. کما اینکه در آیه هم که دو معنا را بررسی کردیم، مجدداً راجع به اینکه معنای این کلام در آیه معنای عام است یا معنای خاص بررسی مفصل‌تری خواهد شد.

این واژگان که همان اجتهاد، تفقّه و معرفة الدین (که اگر معرفة الدین باشد اعم و اگر معرفة الأحکام باشد أخص می‌باشد) و آن هم در دو احتمال که به آن اشاره شد، این‌ها همان عمل استکشافی در منابع دینی برای رسیدن به واقع و یا اینکه حجّت پیدا کردن نسبت به واقع می‌باشد.

آنچه تا اینجا گفته شد واژگانی بودند که عمل استنباط حکم را هدف گیری کرده بودند اما واژگان دیگری هم وجود دارند مانند «افتاء» و «حکم» نیز وجود دارد که تا حدودی نزدیک به بحث ما است اما در واقع مرحله متأخر از اجتهاد می‌باشد.

### واژه سوم: افتاء

معنای لغوی افتاء مرحله‌ای است که آنچه را که استکشاف کرده است بیان می‌کند. یعنی در واقع افتاء بیان و ابراز احکام می‌باشد.

#### بررسی واژه

پس مادامی که کسی مراحل عملی اجتهاد را انجام داده است و استکشاف هم کرده است و حتی به نظر و رأی هم رسیده است و به شکل استدلالی هم در جایی مطرح کرده و یا ثبت کرده است، به این‌ها افتاء گفته نمی‌شود، بلکه افتاء حالت انشائی دارد و به نوعی اغراض آنچه که به آن رسیده است می‌باشد و در واقع شبه انشاء است و مادامی که آن رأیی که به آن رسید است به صورت نهایی ابراز نشده است افتاء گفته نمی‌شود و لذا ممکن است رأیی باشد اما فتواء حاصل افتاء است و افتاء هم همان‌طور که گفته شد آن است که آن نظر به عنوان جمع‌بندی نهایی و اسناد ارائه بشود.

آنچه گفته شد معنای افتاء است که در روایات نیز راجع به افتاء احکام ویژه‌ای وجود دارد و این احکام با اجتهاد متفاوت است. در آینده به این بحث مفصلاً خواهیم پرداخت و در اینجا فقط به منظور پایه بحث اشاره شد تا بدانیم بنا بر آنچه که عرض شد بین اجتهاد و افتاء رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است چرا که در جایی که حاصل عمل و فعالیت را ابراز می‌کند، این دو با هم جمع شده‌اند، اما ممکن است کسی کار اجتهادی انجام دهد و تمام فعالیت‌ها را برای اینکه به نظریه برسد انجام می‌دهد و این امور را بررسی کرده و در مقام استدلال ارائه می‌کند اما فتوا ندهد، یعنی این جمع‌بندی که نهایتاً بگوید نظر این‌چنین است انجام نمی‌دهد. همان‌طور که ممکن است کسی فتوا بدهد ولی این فتوا من غیر علم باشد که در روایات هم آمده است و به عنوان مثال «**قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُون‏**»(یونس/59) به همین امر اشاره دارد، به این معنا که شخصی فتوا داده و چیزی را نسبت می‌دهد ولی پشتوانه اجتهاد ندارد. بنابراین اجتهاد چیزی است، و افتاء چیز دیگری است.

اجتهاد همان‌طور که گفته شد فعالیت استدلالی برای رسیدن یا پیدا کردن حجّت بر واقع می‌باشد، اما افتاء، عبارت است از اظهار نظر به عنوان دین می‌باشد، یعنی مجتهد اظهار نظر کرده و گذاره‌ای را به عنوان اسناد إلی المولی اعلام می‌کند. که اگر افتاء خروجی اجتهاد و مستند به اجتهاد معتبری باشد صحیح است و اگر نباشد مصداق فریب و افتراء و امثال این‌ها می‌شود.

البته گاهی افتائی که گفته می‌شود، به معنای فتوا دادن عن اجتهادٍ می‌باشد که اگر این‌چنین باشد أخص از اجتهاد است.

#### جمع‌بندی واژه افتاء

پس به‌طورکلی معنای اصلی اصطلاحی افتاء، اعلام و رأی و نظر است درحالی‌که این رأی و نظر را به شارع اسناد می‌دهند، که این معنای عام افتاء می‌باشد که با معنای اجتهاد عموم و خصوص من وجه هستند.

اما ممکن است افتاء معنای خاصی هم داشته باشد، و آن اینکه افتاء در جایی باشد که این اعلام نظر و اسناد رأی به خداوند و اعلام این نظر عن إجتهادٍ باشد که اگر این حالت باشد تبعاً مفهوم اجتهاد هم أخذ شده است و این افتاء أخص بوده و رابطه آن عموم و خصوص مطلق می‌باشد.

در اینجا ممکن است کسی این قید را نیز اضافه کند که افتاء به منظور انجام عمل به این نظر می‌باشد، اما می‌توان این قید را نیز در نظر نگرفت چرا که ممکن است مجتهد با علم به اینکه کسی عمل نمی‌کند نظر خود را در زمینه آن حکم (که البته مستند به شارع باشد) اعلام می‌کند که به این اعلام نظر نیز صدق می‌کند و معلوم نیست بحث عمل کردن افراد در این مفهوم مفروض باشد و اگر آن را مفروض بدانیم اصطلاح دیگری است. کما اینکه اگر کسی به صِرف به نتیجه رسیدن نظری را داخل در این تعریف بداند، باید برای آن نیز اصطلاح دیگری در نظر گرفت که اگر این دو حالت را نیز اصطلاح مجزا بدانیم، چندین اصطلاح در این رابطه به دست می‌آید. اما به نظر می‌آید غالباً مقصود از افتاء آن نظری است در جمع‌بندی، اسناد قطعی می‌دهد و لذا در جایی که احتمالی باشد و یا اینکه احتمالی نبوده اما در مقام ابراز، اسناد نمی‌دهد را شاید نتوان افتاء نامید.

احکام این موارد متفاوت است و در آینده که به آنها خواهیم رسید اگر نکات دیگری وجود داشته باشد حتماً مطرح خواهد شد.

### واژه چهارم: حکم

واژه دیگری که اشاره به آن بد نیست همین حکم است که در روایات نیز با عبارات «حَکَمَ بحکمنا» و امثال این به کار رفته است.

#### بررسی واژه

واژه حکم نیز با همان شکلی که در افتاء گفته شد با اجتهاد متفاوت است، به این بیان که حکم هم شکلی است که بیشتر به اظهار و ابراز نزدیک است.

##### معنای اول

توضیح مسئله این است که حکم به لحاظ منطقی همان نسبت دادن است به این معنا که محمول را بر موضوع حمل کرده یا نسبت دهد، منتهی به این معنای عام که گرفته شود، وقتی فعالیت استنباطی انجام می‌شود اگر حاصل این فعالیت استنباطی همین نسبت دادن و قطع و یقین باشد، حکم به آن صدق می‌کند. مثلاً کسی استدلال کند و نهایتاً بگوید که نماز کثیر السفر به این صورت است، این ارائه نظر یک معنا از حکم است که به معنای منطقی آن نیز نزدیک است. به این معنای منطقی همان خروجی اجتهاد صدق می‌کند و هر اجتهادی هم که به نوعی اطمینان برسد گونه‌ای از حکم است –البته حکم احتمالی هم وجود دارد اما اصطلاح رایج، همان حکمی است که دارای اطمینان و یقین باشد-

##### معنای دوم

آنچه گفته شد خروجی اجتهاد است، لکن معمولاً معنای حکم چیزی فراتر از آن معنایی است که گفته شد. معنای دوم حکم این است که آنچه که مجتهد به آن رسیده است ابراز و اعلام کند و به عبارتی اسناد و ابراز رسمی انجام دهد.

##### معنای سوم

معنای اخصی هم برای حکم وجود دارد که این معنا با معانی قبل رابطه عموم و خصوص من وجه دارد، و آن اینکه کسی در اختیارات ولایی و امثال آن حکمی را اعمال کند.

توضیح اینکه: در حکم به معنای اول هر جایی که اجتهاد به معنای روشنی برسد، نتیجه آن حکم است.

حکم به معنای دوم با افتاء به معنایی که قبلاً گفته شد نزدیک است که همان اظهار و اسناد رسمی نتیجه‌ای است که به آن رسیده است.

حکم به معنای سوم به معنای اعمال ولایت می‌باشد، چه ولایت به معنای قضاء (فصل الخصومه» و یا ولایتی فراتر از معنای قضاء. که با توجه به این دو معنا می‌توان گفت برای واژه حکم چهار معنا وجود دارد.

البته در روایات غالباً افتاء و حکم متفاوت به کار رفته است، به این صورت که افتاء معمولاً همان نتیجه و امتداد اجتهاد می‌باشد، اما «حکم بحکمنا» بیشتر ناظر به بحث قضاء یا احکام ولایی می‌باشد (البته احیاناً می‌توان در روایات شاهدی برای اصطلاحات به معنای مطلق حکم نیز یافت)

حکم به معنای اخیر، غالباً مساوق با اجتهاد نمی‌باشد چرا که اجتهاد اگر انسان را به یک نتیجه مشخصی برساند حکم را به دنبال دارد. اما حکم به معنای اظهار و ابراز نهایی، با اجتهاد رابطه عموم و خصوص من وجه دارد. و حکم به معنای قضایی و به معنای ولایی هم که کاملاً مشخص است که با اجتهاد متفاوت است.

واژه‌های دیگری نیز نزدیک به این معنا در اجتهاد وجود دارد، همچون نظر، بصر یا بصیر و کما اینکه واژه عالم هم الی ماشاءالله وجود دارد که عالم نیز در أشکال مشتقّی خود معمولاً به سمت اجتهاد نزدیک می‌شود. در واقع عالم به دین و علما که در روایات زیادی وارد شده است به یکی از معنایی که برای تفقّه گفته شد نیز می‌باشد.

واژگانی مانند عالم به دین و از این قبیل که به این معنا نزدیک می‌باشند را می‌توان به دو صورت معنا کرد:

معنای خاص: اجتهاد

معنای عام: چیزی فراتر از شناخت‌های تقلیدی اما به گونه‌ای که مرحله متوسط بین اجتهاد و تقلید را در بر می‌گیرد، که از این قبیل افراد در حوزه بسیار زیاد وجود دارد.

البته در بحث‌های آینده گفته می‌شود که این مرحله متوسط احکامی دارد که گاهی به آنها توجه چندانی نشده است. تقلید را به معنای عام می‌گیرند، یعنی هر کسی که به مرتبه صاحب نظری نرسیده است، اما این مرحله‌ای که فراتر از تقلید عامیانه عمومی است دارای احکامی است که در آینده به آن می‌پردازیم.

اگر بنا بر جمع‌آوری واژه‌های مترادف با اجتهاد باشد موارد بسیاری وجود دارد که بایستی تمام آنها بررسی و مدوّن شود از جمله، نظر، رأی، ذکر و همه واژه‌هایی که در بحث ارشاد گفته شده است که با این بحث نیز ارتباط دارد. ان‌شاءالله در مقام نگارش تمام این موارد جمع‌آوری شده و در چارچوب خود آورده تدوین می‌شود.

## مقدمه چهارم

مقدمه چهارم اشاره‌ای است به دو جریان حدیثی-اجتهادی هم در بین عامه و هم در بین خاصه. و در بین خاصه نیز، هم در بین متقدّمین و هم در آنچه که در بین متأخرین پیدا شده است. در واقع این مقدّمه بیشتر یک نگاه تاریخی است، البته با عناصر مهمّی که در تفاوت این‌ها وجود دارد که البته تمرکز ما بیشتر بر روی دو جریان مهمّ اخباری – اصولی است که در قرن یازدهم به واسطه امین الدّین استرآبادی بالا گرفت.

### بررسی مقدمه چهارم

درباره دو جریانی که در اینجا اشاره خواهد شد که با نام‌ها، نشانه‌ها و تابلو‌های مختلفی در عامه و خاصه مطرح شده است، به اختصار و اجمال می‌توان گفت که افراد و جریان‌هایی که به شناخت دین و معارف دینی پرداخته‌اند –از جمله معارف فقهی و احکام- از یک منظر کلان می‌توان این شخصیت‌ها و جریانات اجتهادی (اجتهادی که قبلاً به معنای مطلق گفته شد) را به دو گروه و دو تیپ جریانی تقسیم کرد:

(دقت شود که تمام واژه‌هایی که در این دو تقسیم به کار برده می‌شود با عنایت و توجه خاص می‌باشد.)

#### گروه اول

گروهی هستند که اعتماد بیشتری به مراجعه به نص و آن هم در شکل سهل و آسان دارند.

به بیان دیگر این گروه بیشتر به نص -کتاب و سنت و مخصوصاً به حدیث- با برداشتی که چندان به اصول و شیوه‌های عقلی به صورت جدی و قوی اعتماد نمی‌شود، تکیه می‌کنند و تکیه بیشتر بر نصوص و روایات و اخبار است و به عقل و استدلالات عقلی –چه به عنوان منبع و چه به عنوان کاشف- اعتماد زیادی نمی‌کنند.

توجه بفرمایید که این قید «زیادی» حتماً باید در اینجا آورده شود زیرا هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که به عقل به خصوص در مقام کشف اصلاً توجه نمی‌شود. بلکه در جایی که نص و عقل را در دو کفه قرار بدهند عنایت بیشتر بر نص می‌باشد و در واقع نص گرا و حدیث گرا می‌باشند، و به عقل به عنوان منبع توجهی نمی‌شود و به عنوان کاشف و با امتداد و عمیق را هم چندان مهم شمرده نمی‌شمارد.

#### گروه دوم

گروهی هستند که به عقل و استدلالات عقلی توجه مناسبی دارند. یعنی به عقل چه به عنوان منبع و چه به عنوان کاشف تکیه معتنابهی دارند.

شاید بتوان گفت که این‌چنین تعریف کلی را می‌توان آورد و سه یا چهار جریان را در این تعریف قرار داد.

در اینجا حرف و کلام بسیار زیاد است و نمی‌توان تمام آنچه که در تاریخ موجود است ارائه گردد و این ادعا هم وجود ندارد که بر تمام این مباحث احاطه داریم، اما ریشه‌ها و کلیات آن مطرح خواهد شد.

#### جمع‌بندی دو گروه

این دو جریان را می‌توان هم در عامّه پیدا کرد و هم در خاصّه؛

در عامّه این تقسیم‌بندی از همان سنه اول وجود داشته است، چه در مباحث کلامی، تفسیری و ... و هم در مباحث فقهی. و یکی از مهمترین نمادهای این دو جریان در حوزه مسائل فقهی از طرفی جریان ابوحنیفه و از طرف دیگر جریان احمد ابن حنبل می‌باشد که این‌ها به عنوان دو شاخص می‌باشند و کثیری از افراد دیگر نیز وجود دارند که در ذیل یکی از این دو نفر قرار می‌گیرند.

این دو نگاه در حوزه مسائل فقهی در این دو جریان تجلّی پیدا کرده است که فعلاً در جریان فقهی عامه می‌باشیم. و تفاوت این دو جریان هم در این است که:

ابوحنیفه یا اصحاب رأی -یا اصحاب اجتهاد به معنای مصطلحی که در عامه می‌باشد- ضمن اینکه به قرآن و حدیث و ... مراجعه می‌کنند اما همزمان با آن، به عقل و استدلالات نظری در کشف احکام و در منابع نظری توجه دارند.

در مقابل، احمد ابن حنبل و اصحاب حدیث هستند که به عقل و استدلالات عقلی میانه‌ای ندارند.

1. سوره توبه / آیه 122 [↑](#footnote-ref-1)